



در سنه

گنزیده اشعار اولین دوره جشنواره ادبی مادرانه
با نام مقدس حضرت ام البنین سلام الله علیها

۱۴۰۰



اولین گردهم‌گویی ادبی مادرانه



گزیده اشعار اولین گردهمایی ادبی مادرانه

اللهم صل على آله و آلهم أجمعين



آرشیو مسجد امام زاده جعفر علییه



فهرست عناوین

| | |
|-------|-----------------------------|
| ۳ | مقدمه |
| ۴ | بیانیه هیئت داوران |
| ۶-۷ | محمد مهدی امیری |
| ۸-۱۲ | آرش پورعلیزاده |
| ۱۲-۱۴ | طیبه بهبودی |
| ۱۴-۱۵ | اعظم زارع |
| ۱۵-۱۷ | فاطمه حبیبی |
| ۱۷-۱۸ | دانیال بهادرانی |
| ۱۹-۲۱ | مسعود یوسف پور |
| ۲۱-۲۲ | زهرا صالحی |
| ۲۲-۲۴ | ابراهیم زمانی |
| ۲۴-۲۵ | ابراهیم زمانی |
| ۲۶ | مریم کرباسی |
| ۲۷ | قاسم بای |
| ۲۸-۳۰ | قاسم بای |
| ۳۱-۳۲ | عالیه رجبی |
| ۳۲-۳۵ | مهدی کبیری |
| ۳۵-۳۶ | فاطمه شفیعی |
| ۳۶-۳۸ | علی رفیعی وردنجانی |
| ۳۸-۳۹ | حسن زرنقی |
| ۳۹-۴۰ | هاشم کرونلی |
| ۴۰-۴۲ | سید ابوالفضل مبارز |
| ۴۲-۴۳ | فاطمه سادات آل مجتبی |
| ۴۳-۴۴ | رها احمدی |
| ۴۵ | عنوان جشنواره سال بعد |



مقدمه

جایزه ادبی مادرانه در راستای اهداف آستان مقدس امامزاده جعفرین الرضا علیه السلام و با هدف بهره مندی از همکاری استادان و فرهیختگان ادب در سطح کشور و با رویکرد پاسداشت مقام مادر و گرامیداشت و پاسداشت نام و مقام مادران اهلیت علیهم السلام بعنوان بهترین گوهای تربیتی برای مادران عصر حاضر برنامه ریزی شده است.

به امید آنکه ساحت مقدس مادر والامقام ایمان، خادمان ادب و فرهنگی توحیدی را مورد عنایت خاصه خویش قرار دهد.

اولین دوره این رویداد ادبی نگاه به حضرت ام البنین سلام الله علیها بعنوان مادری پاکدامن حائز اهمیت است مادری که از حیث تربیتی می تواند الگوی تمام عیار مادران عصری باشد که دامان پاکشان می تواند تربیت مردان و زنانی باشد که نسل جامعه مهدوی را تشکیل داده و هر یک سربازی به وفاداری حضرت قمر بنی هاشم علیه السلام، برای امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) باشند.

در این دوره با دعوت از بزرگان در عرصه شعر و ادبیات و اساتید حوزه و دانشگاه همچون گذشته سعی شد تا ضمن ایجاد محیطی گرم و صمیمی از حضور حداکثری اساتید فن در این حوزه بهره مند شده و بتوانیم به اهداف بزرگ خود مثل معرفی اسوه های تربیتی انسان متعالی، تولید محتوا مبتنی بر اهداف و ارائه در قالبهای ادبی، فرهنگی، هنری، اجتماعی، معرفی اسوه های تربیتی برای تحقق جامعه آرمانی در خدمت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و بازخوانی فضیلت های فراموش شده در قالب پژوهش و تبیین حیات طیبه، مادران ائمه و مادران اولاد بلافصل ایشان در این مسیر جامه عمل بپوشیم.



اولین گروه مسابقات ادبی مادرانه

قسمتی از بیانیه هیئت داوران

تعداد ۷۲ شاعر از ۱۷ استان کشور در مجموع ۱۱۳ اثر به دبیرخانه ارسال نمودند؛ آثار ارسالی تک تک بصورت کد گذاری شده به هیئت داوران ارائه و این هیئت پس از بررسی های فردی و جمعی با رعایت اصول تخصصی و عدالت بر اساس معیارهای مشخص شده از جمله زبان، صورخیال، اندیشه و ارتباط با موضوع و دیگر عناصر سنجش شعر در حوزه شعر و ادب ولاتی با فرایند نمره گذاری و مشورت در نهایت اسامی برگزیدگان دومین گردهمایی مادرانه را به شرح زیر مشخص نمودند.

سید ابوالفضل مبارز و عالیه رجبی از استان خراسان رضوی، هاشم کرونوی و دانیال بهادرنی از استان فارس، مهدی کبیری از استان قم نفرت برتر و زهرا صالحی از استان اصفهان، فاطمه حبیبی از استان گیلان و ابراهیم زمانی از استان قم

نفرت شایسته تقدیر شناخته شدند. که ضمن تبریک به این عزیزان بزرگوار موفقیت روزافزونشان را در عرصه شعر و ادب این مرز و بوم از درگاه ایزد یکتا آرزومند است. به هر حال هیئت داوران با وجود تمام تلاششان در راستای احقاق حق و عدالت، تقصیرات و کوتاهی های احتمالی را بر خود مفروض می دانند. در پایان با رعایت ادب و احترام هیئت داوران اولین دوره جایزه ادبی مادرانه از تمامی شاعرانی که اقدام به ارسال آثارشان نمودند صمیمانه سپاسگزاری می نماید و برای تمامی این عزیزان پیروزی تندرستی و توفیق روزافزون از درگاه ایزد یکتا آرزومند است.

این مجموعه منتخبی است از بهترین اشعاری که به این رویداد ادبی ارسال شده بود امید است که موجبات رضایتمندی شما خوانندگان محترم و خشنودی حضرت حجت ابن الحسن المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را فراهم سازد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَلَامٌ
وَرَوْحٌ مَقْدُسٌ
بِرَهْمِ سُرُورٍ
لِعَبْدِ الْمُؤْمِنِينَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ

روز عاشورا که اصغر از عطش می شد کباب
داد عباسم به طفل کوچکی تو قول آب

به علی گفتمی، عمو دستش به باران می رسد
حرف او رد خور ندارد، صبر کن، قدری بخواب

چشمهای نیمه بازِ کودک تو بسته شد
بر لبش لبخند خشکی نقش بست و شد مُجاب

ماه سمت علقمه راهی شد و پشت سرش
می چکید از چشمهای خیسِ خیمه اشک ناب

خاک صحرا گوی آتش بود و شعله می کشید
سینه ها با هر طپش میسوختند از التهاب

جاده زیر پایش افتاد و به دریا ختم شد
روی دستش بوسه های موج ها شد مستجاب

چند ساعت بعد، انگاری ورق برگشته بود
آرزوهای تمام دختران میشد سراب

سرنوشتش با دلِ خونش نیامد راه، آه
چشمهایش پر شد از صدها سوال بی جواب

مشک از دستش رها شد تا خود دندان رسید
تیره‌های تشنه باریدند با حال خراب

آب هم زهرِ تَرک شد از هجوم تیغ و تیر
قلب نخلستان پر از آشوب بود و اضطراب

سرمه‌ی خون بر نگاهِ ماهِ میدان می کشید
تیرِ بی رحمی که چشمِ ماه را کرد انتخاب

بی تعادل شد زمین، تصویر صحرا مات شد
خم شد از سنگینی این صحنه قدِ آفتاب

ناگهان هوهوی تیری راه رفتن را گرفت
بر گلوی مشکِ تشنه بوسه زد با آب و تاب

تکه تکه بر زمین یاقوتِ قرمز پخش شد
تا ترک برداشت حجم نازک و سرد رکاب

بشکند دستی که ما را از شما شرمنده کرد
جای عباس از شما، من عذر می‌خواهم رباب

محمد مهدی امیری - زنجان

درد تو را به چاه بگویند بهترست
داغ حسین دیگر و داغ تو دیگرست

شمعی بیار قصه‌ی ما عاشقانه است
چیزی نگو به باد، خبر محرمانه است

ام‌البنین کجاست که قحط برادرست
درد تو به چاه بگویند بهتر است

باید خبر کنند جماعت، بشیر را
از چشم‌هاش با چه درآورده تیر را

ام‌البنین کجاست که این بیت، بسته است
زینب برای خواندن این روضه خسته است

بگشای با عصای کلیمانه، رود را
روزیم کن شفاعتِ یوم‌الورود را

گه نیزه گه به تشت مراعات می‌کنی
چون قاریانِ خبره، فراز و فرود را

یا للعجب عزای تو آیینِ دلبری ست
یا للعجب که کار شما کیمیاگری ست

با مشک‌های پاره بیاور فرات را
تشیع کن جنازه‌ی عین‌القضات را

این شعر نیست، شور به دریا رسیده‌هاست
یک چشمه از شعور به دریا رسیده‌هاست

این بیت‌ها ارادتِ ام‌البنینی است
والله ان قطعتموا حتی یمینی است

مَشکی بگو برای برادر بیاورد
مَشکی به خاطر دلِ مادر بیاورد

با دستِ نون و القلمش رفت علقمه
تا مشقِ آب، اولِ دفتر بیاورد

روزِ نخستِ خلقتِ آدم رسیده بود
عباس رفت آب به محشر بیاورد

آهسته رفت سمتِ فراتی که نیل شد
باید عصای معجزه را در بیاورد

می‌رفت تا که مهریه‌ی مادر تو را
سقا برای ساقی کوثر بیاورد

اطفال تشنه‌اند بگو مَشکِ پاره را
با هر مصیبتی شده دیگر بیاورد

مو دیده‌اند و پیچش مو را ندیده‌اند
حالا برای عمه که معجز بیاورد؟

غیر از تو این‌چنین قمری در محاق مرگ
اشک حسین را چه کسی در بیاورد؟

عباس رفت و مرثیه‌خوان گریه می‌کند
شاید دل شکسته به منبر بیاورد

عباس رفت و مرثیه‌خوان فکر می‌کند
این روضه را چگونه به آخر بیاورد

من ماندم حسینیّه و استکان چای
مداح رفت قند مکرر بیاورد

من ماندم و حسنیّه و استکان اشک
تو ماندی و بقیع و عبید و دو پاره‌مشک

در بیت‌های بعدی از ام البنین بگو
بر بیت‌های زخمی من، آفرین بگو

عیدست و چشم‌های تو از نقطه چین پُر است
عیدست و باز خانه‌ی ام‌البنین پُر است

این روضه را برای علمدارها بخوان
این قصه را به خاطر بیدارها بخوان

ای دستِ من به دامن باب‌الحوادث
یک روضه هم برای گرفتارها بخوان

با این کلافِ کهنه به جایی نمی‌رسم
اسم مرا میانِ خریدارها بخوان

این شعر نیست، کهنه کلافِ شفاعت ست
این اشک نیست کوزه‌ای از بحرِ تُربت ست

این شعر نیست، شور به دریا رسیده‌هاست
یک چشمه از شعور به دریا رسیده‌هاست

این شعر نیست پیرهن چاکِ مصری است
این شعر نیست ان مع العسر یسری است

این شعر نیست یک دهن ست از عزای تو
ابیاتِ شرحه‌شرحه‌ای از ماجرای تو

از شانه‌های زخمی این مثنوی - غزل
افتاده‌است قافیه‌ی دست‌های تو

داغ حسین دیگر و داغ تو دیگر ست
درد تو را به چاه بگویند بهتر است

آرش پورعلیزاده - رشت

«دوّمین فاطمه برای علی»
مظهر عشق و شور و شیدایی
آیه نجابت مُنزل
قطره ایم و تو مثل دریایی

خوش بحالت چه عالمی داری
ای نماد مکارم الاخلاق
یکه تازی به سمت چشمه نور
تو و سنخیت نم باران

زن ولی محکم و غیور و صبور
کوه در محضرت کم آورده...
روح صدها حماسه در سینه
مهتر افتاده بر دل مولا

مادری کرده ای برای حسین
یار و همراه زینب کبری

نوش جانت قدح قدح کوثر...
چار نخل کنار شط زخمی
چارپاره شروع دیوانت
چار جام جهان نمای علی

شده «ام الشهيد» عنوانت
شاعر فصل سرخ عاشورا
ادب و شوکتت زبانزد شد
نام خود را ندیده میگیری

قصه ی عشق را تو ازحفظی
چون برای حسین می میری
عشق یعنی جداشدن ازخود
ای غریب غروب های بقیع

سر چندین مزار غمگینی
خبر بوریا و تشت و تنور
می کند بر دل تو سنگینی
گرد حسرت گرفته جانت را...

لفظ نامادری برای تو نیست
گفته وقتی حسن به تو مادر
غرق احساس ناب آیینه
افتخاری برای قرص قمر

آسمان داده ای به دستانش
 رنگ رخساره را که میبینی
 بر دلم حسرتی که بوده و هست
 مهر کربلای من با تو

می شود بار این سفر رابست؟
 دل تنگ و شکسته ای دارم....

طیبه بهودی - قزوین

چشم هایت که تا ابد جاریست، امتداد حماسه ی دریاست
 مثل یک نور تا ابد جاوید، باورت تا همیشه پابرجاست

ای شکوه قبیله ی خورشید، مادر شیر بچه های علی (ع)
 اسوه ی صبر و اقتدار و یقین، در دلت، ام بی بنین غوغاست

بر لبانت نشسته آیه ی نور، دل به تقدیر آسمان دادی
 آب و آیینه برده ای با خود، لحظه ی سخت رفتن سقااست

کاروان با نوای عباست، می رود سمت دجله های فرات
 مانده پا در رکاب اربابش، نینوا را قیامتی بریاست

مادری و به رسم مادری ات، ان یکادی... بلند می خوانی
 پسرت تا که می رود میدان، اشک هایت عجیب ناپیداست

می رسد از تبار آینه ها، خبری سرخ و جاری و ممتد
هی قدم می زنی به سمت دلت، بر لبان عشیره ذکر و دعاست

در میان قبیله افتاده است، اتفاقی به رنگ خون خدا
از حسینم خبر چه آوری؟؟!! گفته ای و دلت پر از بلواست

همه را ای طلوع جاویدان، با نگاهت به صبر می خوانی
چشم هایت اگر چه بارانی، در دلت شوق دیدن مولاست

آه بانوی بی بنین بقیع، مرثیه خوان کربلای حسین (ع)
بعد عباس و ماجرای فرات، در دلت لحظه لحظه عاشوراست

اعظم زارع - نی ریز

شبه چشمه زلال است و مثل رود روان
شبه نبض زمین در رگان خشک زمان

نشانه ی ادب و مهر و علم و تقوا او
دلیل شادی مولاست، بعد زهرا او

فرشته ای که امید قلوب تنها او
فرشته ای که همیشه عزیز دلها او

و قبل آمدنش خوشه خوشه، مروارید
نوید می دهد از آسمان فرشته رسید

کسی که وسعت قلبش شبیه اقیانوس
برای گم شدگانش شبیه یک فانوس

کسی که درس ادب را همیشه از بر بود
برای داغ حسینش چقدر مادر بود

خبر رسید که ماهی به نیزه میتابید
و روی شانه ی او، آفتاب می خوابید

خبر چه تلخ و کشنده از استخوان رد شد
چگونه این همه داغ از دل زمان رد شد

زمانه ماه و ستاره از آسمانش چید
غباری از غم و اندوه، هم به چهره ندید

زمانه بر غم او مثل ابر زاری کرد
زمین نشست و بر این داغ سوگواری کرد

هجوم هجمه ی غم بر وجود مادر بود
و آن که نوحه نوشته است بی گمان سر بود

سرود از غم عباس توی گوش فلک
که گریه کرد بر این غصه جن و انس و ملک

مصیبتی که شکسته است استخوانش را
و دانه دانه گرفته از او جوانش را

غمی که شعله کشیده به بند بند تنش
خزان دویده به سمت بهار پیرهنش

و حرفهای زیادی که در توأم نیست
توان گفتن از این غصه در زبانت نیست

فاطمه حبیبی - رشت

کسی ندارد و تنهاست با خداوندش
نشسته خاک غمی بر مدار لبخندش

زنی که بعد علی کل اختران بودند،
مرید و چاکر و مأمورهای در بندش

ندیده است، از این دست، عرش ایوبی
نداشته است زمین این چنین همانندش

و حدفاصل بین دو چشمه از عشق است
میان علقمه و کوثر است پیوندش

میانِ معرکه دیدند شامیانِ عراق
چهار آینه از جلوه ی هنرمندش

ولی شناس ترین در سکوت و صلح و قیام
نبوده است بجز خط دین خوشایندش

میان صحبت و پیغام های داغ فقط
گرفت پشتِ سر هم، سراغِ دلبندهش

همیشه نام حسین است ورد لبهایش
همیشه نام حسین است مُهر سوگندش

کشید غصه ی خود را به روی خاک بقیع
چهار صورت قبر از چهار فرزندش

زنی که مرثیه گو بود، شعر غم هایش
رسیده بود به اتمامِ آخرین بندش

دانیال بهادرانی - جهرم

چگونه وصف کنم، فخر بانوان عرب را
زنی که برده ابافضل از او به ارث، ادب را

دوان دوان نگرد هاجران تشنه لب از پی
اگر که توسن فضلش کند نگاه، عقب را

سواد آینه ی عفت است چادر پاکش
بیاض دیده ی حجب است، بنگرید لقب را

زنی ز قوم رشادت، ز خاندان شجاعت
که شرح داده عقیل از همین قبیل، نسب را

یکی از آنهمه عامر که جدّ مادری اوست
که خود گرفته به بازی سرِ سنان غضب را

کمر به هزم ببندد جزام، معنی اش این است
ابی که ام بنین پرورد، جلالتِ اب را!

بنی کلاب، همان شرزه شیر کز دم شمشیر
به بزم رزم، قفاخور کند سگان عرب را

مگر ز سفره ام البنین مدد شود این طبع
وگرنه خورده قلم طی کند چگونه تعب را



زنی که بر تن عباس کرده بافه ی غیرت
چنان که یاد علی کرد هر که دید سلب را

مه عشیره و عبدالله ست و جعفر و عثمان
هماره چارقد ستر، آن عقیقه ی رب را

یگانه ای ست که بسته ز چارسوی حوادث
چهار فرزندش، راه قوم جنگ طلب را

به شرح جنگ ابوفاضلش چه گویمت؟ این بس
که ذوالفقار علی واکند دومرتبه لب را

برید دشمن دون سر، از آن نخیل تناور
که مرگ را خوش می داشت، چون عرب که رطب را

برید دست و نبرید عهد دوست، گواهم
علم که دید یزید و سرود بانگِ عجب را

اگر چه او همه صبر و رضاست، شاکر از آنم
که چشم مادر غیرت ندید بزم طرب را

نگفت جعفر و عباس...گفت وای حسینم
به درک او نرسیدم ز من می پرس سبب را

چنان ز داغ حسینش گریست در همه ی عمر
که پلک زخم، بهم دوخت صبح و تیره ی شب را

مسعود یوسف پور - مشهد

بی تاب علی کرد خدا چشم ترت را
وابسته ی او کرد دعای سحر را
روشنتری از آب و عمیق است نگاهت
انداخته بر صورت دریا نظرت را
آنقدر بلند است مقامت که روا هست
بر شانه ی حیدر بگذاری تو سرت را
شرمنده ی زهرا نشدی حضرت مادر
تحسین نمودست خداهم هنرت را
زینب که گرفته ست دلش از در و دیوار
یک عمر گشودی به سرش بال و پرت را
بر پا شده طوفان عطش روضه ی غربت
با عشق رساندی تو به دریا پسرت را

هر روز درخشیدی و در مکتب حیدر
قربانی خورشید نمودی قمرت را

زهرا صالحی - اصفهان

پیراهنِ مشکیم و پوشیدم
گُل کرد بازم تو دلم احساس
دیدم نوشته گوشه ی تقویم
" روزِ وفاتِ مادرِ عباس "

اُمّ البنین یعنی جوانمردی
یعنی زنی از جنسِ مردانه
یعنی که بعد از حضرت زهرا
زهرا ترین بانوی این خانه

اُمّ البنین یعنی فداکاری
یعنی بدونِ واهمه بودن
یعنی زنِ حیدر شدن اُمّا
بازم کنیزِ فاطمه بودن

وقتی که اسمت فاطمه باشه
اُمّا بخوای اُمّ البنین باشی
غیرت بجوشه تو رگ و ریشت
زن باشی و مردآفرین باشی

دربندِ این باشی که با لبخند
دلبندِ زهرا رو بخندونی
فُداقه ی عبّاست و با اشک
دورِ سرِ زینب بچرخونی

یعنی محاله باشه عبّاس و
قلبِ حسین از خون لبالب شه
می خوام علمدارِ رشیدِ من
در کربلا پیش مرگِ زینب شه

یعنی نمیخوام رو زمین باشه
یک قطره از خونِ حسینِ من
کرب و بلا یادت نره عبّاس
جونِ تو و جونِ حسینِ من

مادرِ بیا و سر بُلندم کن
باید سرت رو نیزه ها باشه
دست برنداری از علمداری
حتّی اگه دستات جدا باشه

میپیچه عطرِ یاس تو میدون
 " ادرکِ اَخا " رو باورت میشه
 من مادرت هستم ولی عباس
 یک روز زهرا مادرت می شه

ابراهیم زمانی - قم

شجاع و با ادب... میخواست این زن بهترین باشد
 علی می خواست بانویش همان امّ البنین باشد

همان امّ البنینی که جواهر سازِ تاریخ است
 برای زینتِ دستِ خدا مثلِ نگین باشد

علی در فکرِ فردا بود... در فکرِ مباداها
 و قسمت بوده این : امّ البنین، مردآفرین باشد

خدیجه وار آرامش دهد پیغمبرِ خود را
 قرارِ بی قراری امیرالمؤمنین باشد

علی را دوست میدارد به زهرا عشق می ورزد
 و باید خانه ی مولا برایش دلنشین باشد

ادب دارد... خودش را فاطمه دیگر نمی خواند
 از این بانو نباید انتظاری غیر از این باشد

از این بانو که هر لحظه به عباس خودش میگفت
حسین فاطمه از نسل " ختم المرسلین " باشد

به او هرگز برادر نه... بگو آقا بگو مولا
همیشه دست بر سینه، نگاهت بر زمین باشد

و شاید مادرش روزی تو را فرزند خود خواند
اگر جسمت کنار علقمه قطع الیمین باشد

ببینی مادری قامت کمان آغوش وا کرده
اگرچه از خجالت چشم هایت شرمگین باشد

تو پای گریه های مادرش زهرا، بمان شاید
که زهرا دستگیرت لحظه های واپسین باشد

بیا فردای محشر پیش زهرا روسپیدم کن
فدای قَد و بالایت شود ام البنین، باشد؟

ادب را شیر داد و... شیرمردش را ادب داد و
ادب یاد عرب داد و از این پس نقطه چین باشد

ابراهیم زمانی - قم



وقتی که در ادامه خدا نقطه چین گذاشت
خورشید را دومرتبه روی زمین گذاشت

برداشت از نگاه علی(ع) اضطراب را
بی شک میان سینه تنگش یقین گذاشت

دستان مهربان تو عشقی دوباره را
بر شانه ی امیر و دل مؤمنین گذاشت

مادر نبود و مادری ات اهل خانه را
در رحمتی چو رحمت للعالمین گذاشت

روزی هزار بار گل از دامنت شکفت
دنیا چقدر پشت سرت آفرین گذاشت

در دامنت چهار سپیدار سر بلند
در سینه ات چهار غم آتشین گذاشت

نام تو را خدای پسرهای شیردل
با افتخار حضرت ام البنین(س) گذاشت

مریم کرباسی - اصفهان

مطلع روشن غزل هستی، به سخن اعتبار می بخشی
با حضورت به خانه ی حیدر، رنگ و بوی بهار می بخشی

پاک چون روشنای آبی تو، افتخار بنی کلابی تو
به ابوالفضلت از همان آغاز غیرت ذوالفقار می بخشی

حسین آیه های معصوم اند بی قراران مادری مظلوم
چه صمیمانه، با نگاهی گرم تو به آنان قرار می بخشی

ظهر سنگین و سرخ عاشوراست، برگ ها شاخه شاخه می افتند
تا علمدار کاروان زنده ست مزده-ی برگ و بار می بخشی

عشق یعنی همین که تو یکجا در دل کارزار عاشورا
چار فرزند نازنینت را ساده، با افتخار می بخشی

سال ها پیش این پسرها را این سپرها، نه، بال و پرها را
به تو پروردگار بخشید و.. تو به پروردگار می بخشی

شک ندارم اگر هزاران بار کربلا در جهان شود تکرار
پای فرزند حیدر کرار باز دار و ندار می بخشی

قاسم بای - رامیان

چیستی؟ آئینه ی ایثار و ایمان و یقین
آیت تسکین شب های امیرالمومنین

کیستی؟ اُمّ الادب، اُمّ الحیا، ام البنین
مهربانویی که توصیفش نه آن است و نه این

در کتاب حُسن از این واژگان بالاتری
همنشین اهل بیته، جانشین کوثری

آمدی عمری کنیز خانه ی حیدر شوی
بعد زهرا زینب غمدیده را مادر شوی
آمدی تا حیدر مظلوم را یاور شوی
با دل و جان خادم اولاد پیغمبر شوی

قلبشان را با نگاهی خالی از غم کرده ای
هم به فرزندان آنان را مقدّم کرده ای

گر چه وصفت در دو عالم نیست تنها مادری
لطف ها کردی به اولاد نبی با مادری

با تو شد در دفتر ایثار معنا مادری
مادری چون تو نخواهد بود در نامادری

خانه ی حیدر به یمنت روز و شب پر شور بود
آن چه جاری بود دائم بر لبانت نور بود

در کلامت هم فصاحت هم بلاغت داشتی
بر تنت تن پوشی از جنس شهامت داشتی
از همان آغاز با غیرت قرابت داشتی
با ابوالفضلت به عاشورا بشارت داشتی

در کنار حیدر کژار کامل می شدی
برتر از ام البنین، ام الفضائل می شدی

با عزاداران بگو ماه فروزانت چه شد؟
دست هایش، آیه های پاک قرآنت چه شد؟

جعفرت کو؟ نیز عبدالله و عثمانت چه شد؟
آن پسرهای رشید، آن جمع شیرانت چه شد؟

بعد عاشورائیان ماندن عذابت می دهد
بی پسر، ام البنین خواندن عذابت می دهد

روز و شب مانند ابری سوگواری می کنی
مویه ات را در دل تاریخ جاری می کنی
زینب غم دیده را با اشک یاری می کنی
مثل او با یاد مولا بی قراری می کنی

مویه ات درها به روی روشنی وا کرده است
کریلا را در دل تاریخ احیا کرده است

مادرم هر سال با عشق تو غوغا می کند
سفره ای نذری میان خانه بر پا می کند

روضه خوانی در غمت را روزی ما می کند
می نشیند، در خیالش با تو نجوا می کند

در میان روضه ی تو سخت می گرید مدام
از دل و جان می فرستد بر ابوالفضلت سلام

ای شرف بانوی حق! ای آفتاب محترم!
مادر باب الحوائج!، مادر باب الکریم!
گوش کن عباس می گرید برایت دم به دم
در بقیعستان غربت نیست حتی یک حرم

سال ها با این حقیقت بیش و کم خواهیم ساخت
عاقبت روزی برای تو حرم خواهیم ساخت

قاسم بای - رامیان

بوده است خانه زاد تو از ابتدا، ادب
اصلا گرفته از قبلت اعتلا، ادب

در آفرینش همه خاک است ابتدا
اما وجود تو شده از ابتدا ادب

از با وفایی ات بسراییم یا وقار
از مهربانی ات بنویسیم یا ادب

مجموعه ی فضایل نابی و یک جهان
می ایستد به حرمت نام تو با ادب

زانو زدند انس و ملک پای درس تو
مدح فضایل تو کجا و کجا ادب

مدح کدام یک ز صفات تو کار ماست؟
عزت، وقار، صبر، شجاعت، حیا، ادب؟

وقتی مخاطب جملات تو زینب است
پرمیکند تمام وجود تو را، ادب

دیوانه وار درس ادب مشق میکنیم
آهن شکسته را بکند چون طلا ادب

آهن شکسته گفتم و ای وای از عمود
بر ماه تو نکرد خدایا چرا ادب ؟

جا شد تمام جان و جهان بین بوریا
وقتی که مثله شد وسط اشقیا ادب

تنها نه تیر و نیزه و شمشیر و سنگ و چوب
حتی عصا نکرد در این ماجرا ادب

عالیه رجبی - مشهد

ای عروس سفید بخت علی
که سرآمدترین دنیایی
در مقامت چه میتوان گفتن
که تو اُمّ الائمّه، زهرایی

ای مزار تو کعبه ی خاکی
این دل بیقرار، زائر، توست
توهمانی که ذات حق فرمود
خلق دنیا فقط بخاطر توست

منم ام البنین که آمده ام
بازهم در سکوت قبرستان
با نگاهی پُراشک میگویم
السلام علیک زهرا جان

ام کلثوم و زینب هرشب
سرشان هست روی دامن من
آب دست حسین میدهم و
مادری میکنم برای حسن

ای وجود چهار فرزندم
به فدای چهار فرزندت
حاضرم از صمیم دل همه را
بدهم در ازای لبخندت

سالیانی گذشت و ام بنین
خسته افتاده بود در بستر
عرق سرد روی پیشانی
و نگاهی که مانده بود به در

آسمان دلگرفته از بغضش
شهر در آرزوی لبخندش
دور خود را نگاه کرد و نبود
اثری از چهار فرزندش

نه توانی به دستها مانده
 نه دگر قوتی به زانویش
 درهمین حال ناگهان حس کرد
 درکنارش نشسته بانویش

از دلش غصه رفت تا زهرا
 سر او را گرفت بر دامن
 گفت ام البنین نگاهم کن
 این منم مادر حسین وحسن

مادر بچه های من بودی
 از حضورت همیشه ممنونم
 ای فدایت پسر فداکردی
 به فداکاری تو، مدیونم

به تلافی اینکه گهگاهی
 دامنت بود جای بغض حسن
 تا که افتاد بر زمین پسرت
 سر او بود روی دامن من

تا گرفتی تو اشک زینب را
 دیدم افتاد شعله بر جگرت
 یاد آن لحظه پاک می کردم
 خاک و خون را ز صورت پسرت

تا نباشد مقابل احدی
ساقی سرشکسته عباس
در قیامت شفاعت همه را
میسپارم به دست عباس

مهدی کبیری - قم

فکر می کردم که تنها غمناختِ عالمم
تا که بَغضی تازه را دیدم درونِ مائمم

می روم تا کوله بار زخمی ام را وا کنم
توی گوشِ قصه هایِ تا کجا نامحرمم

بی غزل در عمق اقیانوس ماهی می شوم
ماهی ای لب تشنه که غرقم به دریایِ غمم

غصه ای سر باز کرده بر گلوی واژه ها
داستانی کهنه دارد زخمِ زیرِ مَرهمم

می نویسم بر قلم، اُمُّ البنین، بر ما بتاب
سر بزَن خورشید بر هر سایه گی، از هرکمم

بیت هایم با خدا تجدید بیعت می کنند
مادری کن دل، برای این من بی همدمم

فاطمه شفیعی - اصفهان

بر غمِ دیروزی ام از دیرگاهی پیش ازین
می نَمَد باران به رویِ این منِ اندوهگین

مانده اند این بغض های کهنه ی دلواپسی
در گلوی شعر سرماخورده از شک و یقین

پشتِ خیسِ چشمِ هایم ابر پنهان می گنم
تا ببارد از نگاهِ واژه هایم بر زمین

می نویسم یا علی "إني أشتُّ عندَكَ"
می روم تا چشمِ خیسِ مادرم اُمُّ البَنین

چند یحیی چند اسماعیل قربانی کند
بارالها بوی تربت می دهد خاکش، ببین

بیت الأُحزان شد بقیع از فاطمه تا فاطمه
باز ابری شد نگاهم یا امیرالمومنین

فاطمه شفیعی - اصفهان

به لطف قافیه شعری وزین نخواهد شد
بدون اشک، غزل دلنشین نخواهد شد

چکامه‌های تو را زیر چکمه‌ها کشتند
نصیب فاطمه‌ها غیر از این نخواهد شد

به چارپاره قسم، آن چهار فرزندت؛
ترانه‌ساز حسینی حزین نخواهد شد

تو با صبوری خود، خوب یادمان دادی:
که بنده‌ای به خدایش ظنین نخواهد شد

تو با تمام وجودت به شیعیان گفتی:
طریق شیعه که بی درد دین نخواهد شد

تویی تو مادر عباس، شهید جان علی
عصاره‌ی تو بجز انگبین نخواهد شد

در آسمان ولایت بجز تو طائر نیست
زمین اگر تو نباشی زمین نخواهد شد

"بقیع" بار دگر مادری ربود از ما
علی که خوشدل از این سرزمین نخواهد شد

پس از شهادت زهرا برای ما داغی
وفات حضرت امّ البنین نخواهد شد

اگرچه ذات سفر دلکش است، اما نه
برای من سفری اربعین نخواهد شد

علی رفیعی وردنجانی - اصفهان

بگیر زیر پر خود عزیز دار چو جانت
چهار دسته گلی را که پیش توست امانت

که بوده ای که علی گفت جای فاطمه باشی؟!
که بوده ای تو؟! که پیدا نبوده است کرانت

چه صادقانه شریک غم علی شده بودی
چه عاشقانه شدی مادر امام زمانت

رسیده ای به مقامی که راه عرش خدا را
به خشت خشتی از این خانه داده اند نشانت

چه خانه ای که به هر لحظه در معیت زینب
به روی شانه ی جانت خوش است بار گرانت

حسین را به ابوالفضل خود سپردی و رفتند
فدای حس غریب تو و دل نگرانت

تو مادر پسرانی و... چشمهای تو روشن!
فدای گل پسر فاطمه ست گل پسرانت

چهار فصل بهارت چقدر سبز گذشت و..
چقدر سرخ رسیده چهار فصل خزان

حسن زرنقی - تبریز

چادرت به رنگ "بال برفی فرشته" های هل اتی است
باغ سبز دامت قرارگاه ماه با ستاره‌هاست

آفتاب از کنار خانه‌ی شما طلوع می‌کند
ماه با نوازش غریب دست‌های گرمت آشناست

نخل‌های سربلند هاشمی تو را سلام می‌کنند
زخم آفتاب کوفه را نگاه مهربان تو دواست

زینبین هم به گرمی دو دست تو پناه می‌برند
صبح‌ها که جانماز آیات پلی به سوی ماسواست

ای کنیز بی ریا و مهربان کودکان فاطمه
سربلند آسمان به دوش، عشق معنی شماست

کوچه‌های غم گرفته‌ی مدینه سال‌ها شنیده‌اند
ذکر سبز یاحسین و یاحسین او که مادر وفاست

عصرها لب بقیع مادری غریب مویه می‌کند
این صدا، صدای مادر چهار شیر مرد کربلاست

هاشم کرونی - شیراز

شوق شبستان شمع شور سحر مادر
پیغمبر لبخندهای پشت در مادر

دنیا به کام کودکش بود از هر حیث
آرامش این خانه بود از هر نظر مادر

تا اینکه حرف رفتن آمد، حرف تنهایی
تا اینکه روزی کرد آهنگ سفر مادر

حالا برای تو، پس از تو، جای تو، بی تو...
وقتی نباشد هست حرفش بیشتر مادر

باید کسی می آمد از غم شعله بر می داشت
می شد برای بچه ها وقت خطر مادر

باید کسی می آمد و می شد هر آیین
با چادر عهدی که بسته بر کمر مادر

آمد زنی اول کنار انداخت نامش را
از بس که دارد در فداکاری هنر مادر

آمد بگوید من کنیز خانه ی نورم
هرچند دارد شوکت قرص قمر مادر

القصه او را بچه ها مادر صدا کردند
می دید نخل آرزو را بارور مادر

مادر شد اما مادر غم های بی پایان
اشک فراق آه شرر خون جگر مادر

فرق پر از خون علی را بست با دستش
شد روضه خوان روضه ی راز پدر مادر

طشت پر از خون گلوی مجتبی را برد
از پیش چشم زینبش با چشم تر مادر

پیش از شروع کربلا آنقدر غم آمد
تا شد خلاصه در سکوتی مختصر مادر

بر عهد خود اما کماکان بود پابرجا
از غصه ها می خورد سیلی هر قدر مادر

آمد بشیر آمد سکوتش را برآشوبد
می خواست از آرام جان خود خبر مادر

آخر خبر آمد که عمری روضه خوان باشد
از نیزه تا سر تا تنور و طشت زر مادر

آمد خبر تا بعد از این ام البنین باشد
حتی بدون خنده های یک پسر مادر

ما هر چه نامت را صدا کردیم بد کردیم
دیگر نمی گویم به تو الا مگر مادر

سید ابوالفضل مبارز - مشهد

و سرنوشت تو شد مثمر ثمر باشی
درخت عشق و وفا را تو بارور باشی

برای حضرت زهرا، زنی امانت دار
در آسمان علی صاحب قمر باشی

زنی غیور... زنی ریشه دار... باید هم
میان صفحه ی تاریخ مفتخر باشی

اگر حسین کسی را نداشت عاشورا
برای مادرش آن لحظه خوش خیر باشی

چهار شیر دلاور به کربلا دادی
خوشا حسین که پشتش تو یک نفر باشی

همیشه دغدغه ات غربت امامت بود
اگر چه از غم فرزند خون جگر باشی

تو هیچ وقت نیاورده ای به رو اما
پسر بزرگ نکردی که بی پسر باشی

فاطمه سادات آل مجتبی - قم

موج میزد شرم در چشمت نجابت داشتی
در ادب ضرب المثل بودی متانت داشتی

گاه خورشید است و گاهی ماه روی شانها
نیست آسان آسمان بودن لیاقت داشتی

چارقل خواندی برای بدرقه دور حسین
نذر دادن را بلد بودی جسارت داشتی

مرثیه خوان حسین فاطمه بودی پس از
روز عاشورا اگر که میل صحبت داشتی

قصه‌ی عباس را خواندی بگو در سینه‌ات
شیره‌ی جان بود یا شهد شهادت داشتی؟

رها احمدی - اصفهان

نرجس خاتون حضرت

سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْكَ

عنوان جشنواره سال آینده مادرانه

دومین جایزه ادبی مادرانه به عطر نام مقدس و مبارک حضرت نرجس خاتون مادر والا مقام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف معطر خواهد بود. شاعران عزیز می توانند با مطالعه در خصوص زندگی با برکت و ابعاد شخصیتی این بانوی بزرگوار آمادگی لازم را برای خلق اثر و حضور در این رویداد ادبی در سال بعد کسب نمایند. امید است تا با عنایات ایشان و فرزند بزرگوارشان، حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، دوستاران، محبین و اهل قلم دستگاه اهل بیت علیهم السلام همواره در مسیر رشد و توسعه آثار تشیع قدم بردارند. با اسکن کد زیر علاقه مندان می توانند به فرم ارسال آثار و اشعار جشنواره و کنگره ادبی مادرانه منتقل شوند و موضوعات را بررسی کنند.



www.jafaribnalreza.com/madaraneh

اطلاعات تماس:

آستان مقدس امامزاده جعفر بن الرضا عليه السلام

در شبکه های اجتماعی نیز همراه ما باشید:



t.me/jafaribnalreza



[instagram.com/jafaribnalreza](https://www.instagram.com/jafaribnalreza)



www.aparat.com/jafaribnalreza



[youtube.com/@jafaribnalreza](https://www.youtube.com/@jafaribnalreza)



twitter.com/jafaribnalreza



eitaa.com/jafaribnalreza



ble.ir/jafaribnalreza



اصفهان، جاده فرودگاه، آستان مقدس امامزاده
جعفر بن الرضا، جنب فرودگاه شهید بهشتی



تلفن: ۰۳۱۳۵۲۷۹۲۶۲



info@jafaribnalreza.com





A large rectangular frame containing 20 horizontal dotted lines for handwriting practice.





A large rectangular frame with a decorative border, containing 20 horizontal dotted lines for writing.



